



بهران برزیل و

بُن بلمست رفرمیسم پپ

گردآوری:

آرام نوبخت

گزارشی
بلشویک
لنینیست‌های ایران
Leninist.org



از سری جزوات بلشویک-لنینیست‌ها

صفحه	عنوان
۳	بحران برزیل و میراث لولا
۱۰	استیضاح روسف و سقوط «حزب کارگر»
۱۴	بازداشت لولا و بحران حاکمیت در برزیل
۱۹	چین و برزیل: دو سمبل تعمیق بحران سرمایه داری
۲۳	ویروس زیکا، نابرابری اجتماعی و سرمایه داری
۲۷	سرمایه داری برزیل: لایه کثیف شناور بر آب آلوده

بحران برزیل و میراث لولا

آرام نوبخت

مارکسیست های انقلابی تماماً با استیضاح روسف و روند غیردمکراتیک حذف او مخالف هستند، چرا که ماهیت طبقاتی نیروهای پشت این فرایند برایشان روشن است. اما مخالفت با استیضاح، به هیچ رو به معنی حمایت از حکومت بورژوایی ائتلافی روسف یا سیاست های ریاضتی و ضد کارگری او نیست.

تبنای اکثریت سیاستمداران بورژوای برزیل بر سر حذف روسف و متعاقباً سقوط مفتضحانه حکومت «حزب کارگر»، به طور کلی برآیند دو فاکتور است: اول پایان دوره رشد و ثبات اقتصادی نسبی با ورود اقتصاد برزیل به بدترین بحران از زمان رکود بزرگ دهه ۱۹۳۰؛ و دوم قربانی کردن روسف به عنوان تلاشی برای توقف روند جاری بازرسی ۶۰ درصد از ۵۹۴ عضو کنگره برزیل که همگی با اتهامات جدی مانند رشوه، تقلب انتخاباتی، جنگل زدایی غیرقانونی، آدم ربایی و قتل رو به رو هستند.

روسف با «کودتا» خواندن روند استیضاح، در تقلا است که بیشترین اتحاد و حمایت از خود را به وجود آورد. اما آن چه که فراموش می کند، این است که سیاست های او و همین طور میراث هشت ساله «لولا دا سیلوا» کمترین انگیزه ای را در میان مردم برای دفاع از حکومت وی در برابر «کودتا» به وجود نمی آورد.

در نتیجه درک بحران کنونی برزیل، بخشاً می طلبد که نگاهی به میراث دوره زمامداری لولا دا سیلوا (۲۰۰۳ - ۲۰۱۱) داشته باشیم.

اگر حکومت «کاردوسو» تا پیش از روی کار آمدن سیلوا، آغازکننده سیاست های نئولیبرالی خصوصی سازی و گشایش درهای بخش های کلیدی بانکداری و صنعت به سوی سرمایه خارجی بود، حکومت «حزب کارگر» سیلوا و سپس روسف، تکامل دهنده آن بود.

خصوصی سازی های کاردوسو، در دوره رژیم لولا تداوم یافت. خصوصی سازی و حراج غیرقابل باور شرکت استخراج سنگ آهن «والی»، نه فقط متوقف نشد، که بالعکس مورد دفاع لولا قرار گرفت. لولا حتی پیش از نخستین پیروزی انتخاباتی خود در سال ۲۰۰۲، به دستورالعمل های صندوق بین المللی پول برای کاستن از هزینه های اجتماعی، مزایای بازنشستگی و دستمزدها، و حفظ مازاد بودجه در سطح ۴ درصد تن داده بود.

اما برزیل لولا، «الگو»یی را برای رشد سرمایه داری دنبال کرد که هرچند به بنیانی برای بقای آن تبدیل شد، اما در عین حال بذرهایی ویرانی آن را نیز می کاشت.

برای رژیم «لولا»، سیاست های نئولیبرالی پیشین «کاردوسو» در حکم راهنمای عملی بود برای انطباق اقتصاد برزیل با منافع سرمایه داخلی و خارجی؛ سرمایه ای که در این مقطع به خصوص در بخش صادرات مواد خام متمرکز شده بود. سال ۲۰۰۵، ارزش صادرات مواد خام برزیل به ۵۵,۳ میلیارد دلار و صادرات محصولات صنعتی به ۴۴,۲ میلیارد دلار می رسید. سال ۲۰۱۱، ارزش صادرات مواد خام با رسیدن به ۱۶۲,۲ میلیارد دلار، سه برابر شد؛ در حالی که صادرات محصولات صنعتی با افزایشی ناچیز به تنها حدود ۶۰ میلیارد دلار رسید.

به عبارت دیگر طی ۵ سال نخست رژیم لولا، تفاوت میان ارزش صادرات مواد خام و تولیدات صنعتی از تقریباً ۱۳ میلیارد دلار به بیش از ۱۰۰ میلیارد دلار رسید. این تفاوت معنادار، نشان می داد که روند صنعت زدایی نسبی، همراه با رشد عدم توازن میان بخش مسلط استخراج معادن و بخش صنعتی، به ویژگی توسعه اقتصاد برزیل تبدیل شده است.

بخش صادرات برزیل (به خصوص بخش کشاورزی-معدن)، از افزایش بهای کالاها به طور قابل توجهی منتفع شد. اما این امر بهای گزافی برای صنعت، حمل و نقل عمومی، استانداردهای زندگی، تحقیق و توسعه، و آموزش داشت.

رونق کالاها، تأثیری منفی بر اقتصاد صنعتی برزیل داشت. چرا که افزایش ارزش واحد پول برزیل (۴۰ درصد افزایش واقعی در فاصله سال های ۲۰۱۰ و ۲۰۱۲)، ضمن بالا بردن بهای محصولات صنعتی صادراتی، از رقابت پذیری آن می کاست. در این بین سیاست های مشوق «بازار آزاد» نیز ورود محصولات صنعتی ارزان تر از آسیا- به ویژه چین- را تسهیل کرد. در همان حال که صادرات اصلی برزیل به چین، رونق خود را تجربه می کرد، بخش تولید و ساخت صنعتی- به خصوص اجناس مصرفی مانند منسوجات و کفش- طی سال های ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۰، بالغ بر ۱۰ درصد کاهش یافت.

در دوران رژیم های سیلوا و روسف، وابستگی شدید به شمار محدودی از کالاها، باعث سقوط تند نیروهای مولد، از نظر میزان سرمایه گذاری در اختراعات تکنولوژیک (به ویژه اختراعات مرتبط با صنعت) شد. به علاوه برزیل بیش از قبل به یک بازار واحد وابسته شد. از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۰، چین با واردات سویای برزیل، به

عنوان محصول کشاورزی صادراتی اصلی این کشور، تقریباً ۴۰ درصد صادرات برزیل را شکل می‌داد. چین هم‌چنین مقصد تقریباً ۱۰ درصد صادرات بنزین، گوشت، خمیر کاغذ و کاغذ برزیل بود. به علت این محدودیت بازار صادراتی برزیل و وابستگی اخص به چین بود که با آهستگی رشد اقتصادی چین، رشد برزیل نیز از ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۳ به کم‌تر از ۲ درصد تنزل پیدا کرد.

بهشت اقتصادی برای سرمایه‌ مالی

با اتخاذ سیاست‌های بازار آزاد از سوی حکومت «حزب کارگر»، برزیل شاهد سیل ورود سرمایه‌ خارجی به اقتصاد بود. به عنوان مثال «سرمایه‌ گذاری مستقیم خارجی» از تقریباً ۱۶ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۲ (سال آخر زمامداری کاردوسو) به بیش از ۴۸ میلیارد دلار در واپسین سال حاکمیت لولا افزایش یافت. سرمایه‌ گذاری پرتغوی - به عنوان انگلی‌ترین شکل سرمایه‌ گذاری خارجی در اوراق بهادار و سهام یک کشور - از منفی ۵ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۲ به ۶۷ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۰ صعود کرد. خالص جریان ورودی سرمایه‌ گذاری مستقیم خارجی و سرمایه‌ گذاری‌های پرتغوی بین سال‌های ۲۰۰۷ و ۲۰۱۱، در مجموع به ۴۰۰ میلیارد دلار رسید، در حالی که این رقم پنج سال پیش از آن در حدود ۷۹ میلیارد دلار بود. بازده سرمایه‌ گذاری‌های پرتغوی در اوراق قرضه و اوراق بهادار با بهره‌ بالا، بین ۸ تا ۱۵ درصد بود، یعنی سه و چهار برابر نرخ‌های امریکای شمالی و اروپا. از این نظر سیلوا و روسف در واقع رؤسای جمهور برگزیده «وال استریت» و الیگارش‌های جهانی بودند تا نمایندگان کارگران.

با درنظر داشتن مهم‌ترین شاخص‌های اقتصادی، می‌توان دید که سیاست‌های رژیم‌های سیلوا و روسف اساساً پرمفعت‌ترین سیاست‌های تاریخ معاصر برزیل برای سرمایه‌ مالی خارجی و سرمایه‌ گذاران در بخش‌های کشاورزی - معدن بوده است.

الگوی رشد متکی بر کشاورزی - معدن و نابودی محیط زیست

رژیم‌های سیلوا و روسف با وجود شعارهای سیاسی در حمایت از زراعت خانوادگی، از جمله قوی‌ترین مشوقین و حامیان کشاورزی تجاری در تاریخ سیاسی معاصر برزیل بوده‌اند (برای درک بهتر موضوع باید درنظر داشت که خانواده‌های زارع، تقریباً ۹۰ درصد نیروی کار روستایی و تأمین‌کننده بخش اعظم مواد غذایی برای مصرف محلی بودند). بیش‌ترین سهم منابع دولتی تخصیص یافته به کشاورزی، صرف تأمین مالی کشاورزی

تجاری و زمین‌داران بزرگ می‌شد. طبق یک مطالعه، در سال ۲۰۰۸-۲۰۰۹ مالکان خرد در حدود ۶,۳۵ میلیارد دلار در قالب بودجه و اعتبارات دریافت کردند، در حالی که سهم زمینداران بزرگ و کشاورزی تجاری به ۳۱,۹ میلیارد دلار می‌رسید (تقریباً ۵ برابر).

در دوره لولا نابودی جنگل‌های بارانی با آهنگی سریع رخ داد. بین سال‌های ۲۰۰۲ و ۲۰۰۸، پوشش گیاهی منطقه «سرادو» به میزان ۷,۵ درصد یا به عبارتی بیش از ۸,۵ میلیون هکتار کاهش یافت که عمدتاً به دلیل فعالیت شرکت‌های تجاری کشاورزی بود. منطقه «سرادو»ی برزیل یکی از غنی‌ترین علفزارهای جهان از نظر بیولوژیکی است که در ناحیه مرکزی-شرقی کشور متمرکز شده است. طبق یکی از مطالعات، ۶۹ درصد کلیه اراضی تحت مالکیت ابرشرکت‌های خارجی، در «سرادو»ی برزیل تمرکز یافته بودند. در فاصله سال‌های ۱۹۹۵ و ۲۰۰۵، سهم سرمایه خارجی در بخش کشت و صنعت حبوبات از ۱۶ به ۵۷ درصد جهش کرد. سرمایه خارجی برای راه یافتن به بخش سوخت زیستی (اتانول)، تا بیش‌ترین حد ممکن از سیاست‌های نئولیبرالی کاردوسو، سیلوا و روسف منتفع شد.

بین مه ۲۰۰۰ و اوت ۲۰۰۵، به یمن گسترش بخش صادراتی، برزیل ۱۳۲ هزار کیلومتر مربع از جنگل‌های خود را به دلیل گسترش فعالیت زمینداران بزرگ و شرکت‌های چندملیتی درگیر در حوزه‌های دامپروری، کشت سویا و جنگلداری از دست داد. بین سال‌های ۲۰۰۳ و ۲۰۱۲، با کمک حکومت به سرمایه‌گذاری‌های چند میلیارد دلاری در زیرساخت‌ها، اعطای مشوق‌های مالیاتی و پرداخت سوبسیدها، بیش از ۱۳۷ کیلومتر مربع از اراضی دستخوش جنگل زدایی شدند.

در سال ۲۰۰۸، آسیب‌های وارده به جنگل بارانی آمازون ۶۷ درصد افزایش داشت. به دنبال فشار بومیان، دهقانان و کارگران روستایی بی‌زمین و جنبش‌های زیست‌محیطی، حکومت اقداماتی را برای مهار جنگل زدایی انجام داد. به این ترتیب جنگل زدایی از نقطه اوج ۲۷ هزار و ۷۷۲ کیلومتر مربع در سال ۲۰۰۴ به ۴ هزار و ۶۵۶ کیلومتر مربع در سال ۲۰۱۲ کاهش یافت.

دامپروری، علت اصلی جنگل زدایی آمازون در برزیل بوده است. برآوردهای صورت گرفته، بیش از ۴۰ درصد این جنگل زدایی را به شرکت‌های بزرگ چندملیتی فراوری گوشت نسبت می‌دهند. با سرمایه‌گذاری‌های عظیم رژیم‌های سیلوا و روسف در زیرساخت‌ها، به خصوص جاده، اراضی جنگلی سابقاً غیرقابل ورود را به

روی شرکت های دامپروری گشود. در دوره سیلوا و روسف، کشاورزی تجاری، به خصوص کشت دانه های سویا، به دومین عامل بزرگ قطع درختان جنگل آمازون مبدل شد.

به موازات این نابودی محیط زیست، گسترش کشاورزی تجاری همراه بود با سلب مالکیت، ترور و به بردگی کشیدن مردم بومی. سال ۲۰۱۲، یکی از بدترین سال های بومیان بود. بنا به گزارش «شورای مبلغین بومی»، وابسته به کلیسای کاتولیک، در این سال تعداد رویدادهای خشونت آمیز علیه بومیان، ۲۳۷ درصد افزایش یافت.

به گفته خود حکومت، شرکت های دامپروری و سویا، دست کم ۲۵ هزار کارگر برزیلی را (اکثراً از بین دهقانان و بومیانی که زمین های خود را از دست داده بودند) در «شرایط قابل قیاس با بردگی» استثمار می کرده اند. کلاهبرداری عظیم به نام «خصوصی سازی» شرکت «والی»

سنگ آهن از جمله مهم ترین صادرات محصولات معدنی برزیل بوده است، به طوری که سال ۲۰۰۸، سنگ آهن ۱۶,۵ میلیارد دلار از عواید ۲۲,۵ میلیارد دلاری صنعت استخراج معدن را شکل می داد. شرکت «والی» که در دوره ریاست جمهوری کاردوسو خصوصی شده بود، از طریق استراتژی ادغام و تصاحب تقریباً ۱۰۰ درصد معادن آهن برزیل را کنترل می کند. سال ۱۹۹۷، شرکت والی به بهای ۳,۱۴ میلیارد دلار فروخته شد که بسیار کمتر از ارزش واقعی آن بود. متعاقباً طی دهه های بعدی، والی با ایجاد شبکه ای جهانی از معادن در شماری از کشوری های امریکای شمالی و جنوبی، استرالیا، آفریقا و آسیا، سرمایه گذاری های خود را در بخش معدنکاری متمرکز کرد. رژیم سیلوا و روسف نقش مهمی در تسهیل این سلطه والی بر بخش معدن و رشد تصاعدی ارزش آن داشت. خالص ارزش شرکت والی در سال ۲۰۱۳ به بیش از ۱۰۰ میلیارد دلار می رسید. «والی» با وجود آن که دومین شرکت معدن بزرگ جهان، بزرگ ترین تولیدکننده سنگ آهن و دومین تولید کننده بزرگ نیکل بود، یکی از کمترین نرخ های مالیاتی جهان را پرداخت می کرد. حداکثر بهره مالکانه بابت بهره برداری از ثروت های معدنی از ۲ به ۴ درصد در سال ۲۰۱۳ افزایش یافت. به بیان دیگر، طی یک دهه حکومت «مترقی» سیلوا و دیلما روسف، نرخ مالیات یک ششم نرخ مالیاتی حکومت محافظه کار استرالیا بود.

والی از سودهای هنگفت خود برای افزایش تنوع عملیات معدن کاری خود و سایر فعالیت های مرتبط استفاده کرد. والی بخش هایی مانند تولید فولاد و خمیر کاغذ را فروخت و در عوض با تمرکز بر خرید معادن آهن رقبا، عملاً تولید آهن را در انحصار خود گرفت. والی فعالیت خود را به استخراج منگنز، نیکل، مس، زغال سنگ، پتاس، کائولینیت و بوکسیت گسترش داد؛ سپس دست به خرید راه آهن، بنادر، ترمینال های کانتینری، کشتی و دست کم هشت کارخانه هیدروالکتتریک زد؛ دو سوم تأسیسات هیدروالکتتریک این شرکت در دوره رژیم لولا ساخته شد.

به طور خلاصه سرمایه داری انحصاری، همراه با سودهای هنگفت در بخش استخراج معادن، آسیب جدی به محیط زیست و آوارگی گسترده بومیان و توایدکنندگان خرد، به شکوفایی رسید.

با وجود رشد تصاعدی سودهای انحصاری از بخش استخراجی کشور، کل سوبسیدی که سیلوا و روسف برای کاهش فقر پرداخت کردند، به روزانه دو دلار می رسید!

پایان الگوی رشد برزیل و آغاز اعتراضات مردمی

الگوی رشد استخراجی برزیل در سال ۲۰۱۲-۲۰۱۳ دستخوش رکود شد، چرا که تقاضای بازار جهانی - به ویژه در چین - کاهش یافته بود. رشد در حول و حوش ۲ درصد متوقف شده بود و به زحمت می توانست با رشد جمعیت هماهنگ شود. تمام عواید، درآمدها و سودهای «الگوی رشد» برزیل، از سوی سرمایه گذاران خارجی، انحصارات معدن و شرکت های کشاوری تجاری درو شد و در عوض کمترین بخش نصیب کارگران. با وجود معرفی برخی برنامه های خدماتی اجتماعی، روز به روز از کیفیت آن ها کاسته می شد. به عنوان مثال تعداد تخت های بیمارستان از ۳,۳ به ازای ۱۰۰۰ شهروند برزیلی در سال ۱۹۹۳، به ۱,۹ در سال ۲۰۰۹ سقوط کرد که پایین ترین رقم در بین کشورهای عضو «سازمان همکاری و توسعه اقتصادی» است.

اعتراضات وسیع سال ۲۰۱۳ را نیز باید در پرتو این حملات روزافزون به حقوق کارگران، کشاورزان، بومیان و محیط زیست و ناتوانی حکومت از اجرای وعده های خود دید.

کل دارایی سیاسی لولا و سپس روسف بر چنین بنیان ضعیفی که شرحش رفت بنا شده بود، و ناگزیر دیر یا زود فرومی ریخت.

میراث اقتصادی و سیاسی لولا و بحران کنونی برزیل، برای چندمین بار در تاریخ نشان می دهد که در عصر گنبدیدگی سرمایه داری، امپریالیسم، رشد نیروهای مولد و تضمین حتی ابتدایی ترین حقوق دمکراتیک، تنها با سرنگونی دولت سرمایه داری گره خورده است. این که لولا یا هر شخص دیگری از خاستگاه طبقه کارگر می آید، کوچک ترین ارتباطی به سیاست هایی که پس از ورود به قدرت پیاده خواهد کرد، ندارد. ورود یک حزب «چپ» به بدنه دولت بورژوازی، آن را ناگزیر تابع برنامه کلیت بورژوازی می کند و از این رهگذر در تقابل با منافع طبقه کارگر قرار می دهد و به ترمزی در برابر انقلاب بدل می کند. انقلاب، ابزار اخص خود را می طلبد و آن چیزی نیست جز حزب پیشتاز انقلابی. وظیفه این حزب نه بزک کردن دولت بیمار بورژوازی، که نابودی آن است. تجربیات تاکنونی در برزیل یا یونان، به خوبی نشان می دهد که هرگونه ائتلاف وقت با احزاب «چپ»ی که تا دیروز صرفاً اهرم فشار بودند و امروز دیگر ابزار مستقیم سرمایه داری بحران زده برای خرید وقت تنفس، چگونه تا چندین دهه جنبش انقلابی را به عقب می زند. برزیل یکی دیگر از نمونه های حاضر ورشکستگی رفرمیسم چپ است.

۳۰ اردیبهشت ۱۳۹۵

استیضاح روسف و سقوط «حزب کارگر»

بیل فان آوکن

روز پنج شنبه رأی مجلس سنای برزیل به استیضاح پرزیدنت «دیلمار روسف» بر مبنای اتهام ساختگی دستکاری در بودجه، عملاً به ۱۳ سال حاکمیت «حزب کارگر برزیل» بر بزرگ ترین کشور امریکای لاتین، با جمعیتی بالغ بر ۲۰۰ میلیون نفر و هفتمین اقتصاد بزرگ جهان، پایان داده است.

برکناری روسف، پیامد یک توطئه غیردمکراتیک سازمان یافته از سوی لایه های مشخصی از طبقه حاکم برزیل با حمایت سرمایه مالی بین المللی است. این توطئه با هدف یک تغییر ریشه ای در سیاست اقتصادی و مناسبات طبقاتی است و خطر عظیمی را در برابر مشاغل، حقوق اولیه و استانداردهای زندگی توده های کارگر برزیل قرار می دهد.

ماحصل این توطئه، روی کار آمدن راست ترین حکومت برزیل از زمان پایان دو دهه دیکتاتوری نظامی در ۳۰ سال پیش است. ظاهراً روسف صرفاً تا اتمام محاکمه ای که شاید تا اکتبر به طور انجامد، از مقام خود تعلیق شده است. با این حال واقعیت این است که با حضور «میشل تامر»، معاون و متحد سیاسی سابق او از «حزب جنبش دمکراتیک برزیل»، کل حکومت تغییر یافته است. همه وزرا جایگزین شده اند، تمام وزارتخانه ها در حال انحلال هستند و تصفیه همه جانبه مقاماتی دولتی در جریان است.

«تامر» در سخنرانی خود به عنوان «رئیس جمهور موقت»، دوباره زبان استبداد و دیکتاتوری را زنده کرد. او خواهان حکومت «رستگاری ملی» برای «تسکین» برزیل شد و شعار نقش بسته بر پرچم برزیل، یعنی «نظم و قانون» (Ordem e Progresso) را به عنوان اسم رمز رژیم جدید خود به یاری طلبید.

این حکومت غیرمنتخب در حال تدارک برای اجرای چیزی است که به اعتراف «انریکه میرلس»، مدیر ارشد اجرایی سابق بانک بوستون و وزیر مالیه جدید در روز جمعه، سیاست های ریاضتی «سخت»ی خواهد بود. این سیاست ها طراحی شده اند تا کل بار بحران اقتصادی برزیل را، به عنوان بدترین بحران یک قرن اخیر، بر گرده طبقه کارگر بیندازد. حکومت ناگزیر به خشونت و سرکوب دولتی برای اجرای این برنامه متوسل خواهد شد.

بحران اقتصادی، که منجر به بیکاری ۱۱ میلیون نفر بدون چشم انداز هرگونه وقفه ای در اخراج های جمعی شده است، ریشه سقوط ناگهانی حکومت حزب کارگر است. فروپاشی اقتصادی که از سال ۲۰۰۸ تاکنون گریبان سرمایه داری جهانی را گرفته است، خود را در برزیل و سرتاسر امریکای لاتین به شکل سقوط رونق بازارهای نوظهور و بازار کالاها نمود داده است. این رونق تا پیش از این اجرای سیاست های حزب کارگر را برای ارائه برنامه کمک های اجتماعی محدود به فقرا ممکن می ساخت، هرچند در عین حال مطلوب ترین و سودآورترین شرایط تاریخ کشور را برای الیگارشی مالی و شرکت ها نیز ایجاد می کرد.

همین بحران در حال تضعیف تمام حکومت های بورژوایی برخاسته از به اصطلاح چرخش به چپ امریکای لاتین است؛ از «پرونیست» های برکنار شده در آرژانتین گرفته تا «نیکولاس مادورو» که در شرایط بحران اقتصادی ونزوئلا با احتمال انتخابات برای عزل خود رو به رو است.

حکومت روسف نه تنها از انجام تمهیداتی برای بهبود وضعیت بیکاری گسترده و کاهش دستمزدهای واقعی عاجز ماند، بلکه سیاست های ریاضتی خود را با هدف جلب رضایت بازارهای مالی جهانی و شرکت های اعتبارسنجی وال استریت آغاز کرد. نابرابری اجتماعی در کشوری که به طور خیره کننده ای دوقطبی شده است، بار دیگری رو به صعود بوده و دستاوردهای یک دهه گذشته در زمینه کاهش فقر مطلق هم چون بخار دارد به هوا می رود.

هرچند روش های استفاده شده برای حذف روسف از قدرت کاملاً غیردمکراتیک هستند، اما اعتراض رئیس جمهور و هوادارانش مبنی بر این که او قربانی «کودتا» شده، پوچ است؛ باید در نظر داشت که مجموع سیاستمداران راست گرا و فاسد سرمایه داری که پشت استیضاح هستند، تا همین اواخر نزدیک ترین متحدین سیاسی حزب کارگر بودند. اینان خود شرکای فسادهای پی در پی، از رسوایی «منسالتو» با خرید رأی در کنگره تا رسوایی رشوه های هنگفت در «پتروبراس» بوده اند. این شاید بزرگ ترین کیفرخواست سیاسی علیه حاکمیت حزب کارگر است که خود به محافظت و پرورش عناصر سیاسی ارتجاعی ای خدمت کرد که اکنون به جان طبقه کارگر افتاده اند.

حزب کارگر به دنبال این بود که برای نجات خود از استیضاح، از یک سو با دادن مناصب و قدرت بیش تر حمایت همین لایه ها را تضمین کند و از سوی دیگر دستگاه حاکم را متقاعد کند که حزب کارگر به خاطر

«مشروعیت» انتخاباتی خود و همکاری اش با فدراسیون اتحادیه های CUT برای مهار مبارزات طبقه کارگر، بیش از دیگران برای انجام یک برنامه ریاضتی مجهز است.

نهایتاً حزب کارگر، به عنوان یک حزب سرمایه داری تماماً رشوه خوار، خود مسئول «کودتا»یی است که دارد محکوم می کند. قربانیان اصلی این «کودتا»، نه روسف و سیاستمداران همتای او، بلکه توده کارگران و ستم دیدگان برزیل هستند.

مسئولیت اخص بحران حادثی که اکنون در مقابل کارگران برزیل قرار دارد، با گروه های چپ نمای متعددی است که از «حزب کارگر» پشتیبانی کردند و در جستجوی این بودند که طبقه کارگر را مطیع رهبری آن کنند. در بین مهم ترین این گروه ها، گرایش های تجدیدنظر طلب متعددی هستند که با طرد مبارزه برای وحدت بین المللی و استقلال سیاسی طبقه کارگر بر مبنای یک برنامه سوسیالیستی انقلابی و وفق دادن خود به استالینیسیم و اشکال مختلف ناسیونالیسم بورژوازی، به ویژه کاستروئیسم، از کمیته بین المللی انترناسیوال چهارم انشعب کردند.

این نیروها در برزیل، «حزب کارگر» را به عنوان جانشین ساختن یک حزب مارکسیستی انقلابی در درون طبقه کارگر علم کردند. «حزب کارگر» به مثابه یک مسیر جدید پارلمانی به سوی سوسیالیسم در برزیل تصویر می شد. «حزب کارگر» با وجود اسمی که یدک می کشید، از همان ابتدای بنیان گذاری نه حزب طبقه کارگر، بلکه حزبی بورژوازی متکی بر بخش های صاحب امتیاز طبقه متوسط بود. هدف این حزب چیزی نبود جز مهار مبارزه طبقاتی و تنش های اجتماعی عظیم جامعه برزیل، ضمن دفاع از سرمایه داری.

هرچند با چرخش بیش تر حزب به راست تحت رهبری «لوئیس ایناسیو لولا دا سیلوا»، رهبر سابق اتحادیه فلزکاران، بسیاری از این گرایش ها از حزب کارگر بیرون رانده شدند، اما همچنان اساساً به ایفای همان نقش امروزی خود ادامه دادند و می بینیم که در مواجهه با بحران استیضاح، هیچ نشانی از رهبری انقلابی برجای نگذاشتند.

«حزب کارگران سوسیالیست متحد» (PSTU) که دنباله روی سنت های «مورنو» است، همچنان با طرح شعار «همه شان را بیرون بیندازید»، خود را با توطئه راست گرایانی که منجر به استیضاح شدند سازگار می کند، در حالی که از هرگونه هشدار نسبت به مخاطرات عظیم پیش روی کارگران برزیل ناتوان است. این حزب

با دفاع از عملیات امپریالیستی تغییر رژیم از سوریه تا اوکراین، اکنون همدست و شریک جرم نسخه داخلی همین فرایند است.

گرایش های «پابلوئیستی» که حول گروه «شورش» (Insurgencia) سازمان یافته اند، بخشی از «حزب آزادی و سوسیالیسم» (PSOL) هستند، حزبی که از سوی قانونگذاران اخراج شده از حزب کارگر شکل گرفته است. هدف آن ها احیای دوباره مدل اصلی «حزب کارگر» است تا بهتر طبقه کارگر را گوش به فرمان دولت سرمایه داری کنند.

دوره ای که این احزاب می توانستند به مهار مبارزه طبقاتی کمک کنند، دارد به پایان خود می رسد؛ آن هم نه فقط در برزیل، که در سطح جهانی. همان طور که بحران فعلی نشان می دهد، طبقه حاکم دیگر قادر نیست به همان روش گذشته به حاکمیت خود ادامه دهد و برای طبقه کارگر نیز ادامه زندگی به همان روال گذشته دارد ناممکن می شود و این ها شرایط را برای طغیان های انقلابی فراهم می آورند.

فوری ترین وظیفه سیاسی، عبارت است از تشکیل یک رهبری انقلابی جدید در درون طبقه کارگر با تلفیق تجربه تلخ «حزب کارگر» و مبارزه طولانی تروتسکیسم علیه تجدیدنظر طلبی. این به معنی بنا نهادن بخش برزیلی کمیته بین المللی انترناسیونال چهارم است.

۱۴ مه ۲۰۱۶

بازداشت لولا و بحران حاکمیت در برزیل



بیل فان آوکن

بازداشت و بازجویی هفته پیش از «لوئیس ایناسیو لولا دا سیلوا»، رئیس جمهور سابق و بنیان گذار «حزب کارگر» برزیل در ارتباط با رسوایی دامنه دار شرکت نفتی «پتروبراس»، نه فقط بحران حزب حاکم، که بحران کل حاکمیت بورژوازی برزیل را به سرعت تشدید کرده است.

«لولا» متهم شده است که «یکی از ذینفع های اصلی» فساد در شرکت «پتروبراس» بوده و ظاهراً در ازای انعقاد قرارداد با مجتمع انرژی، از شرکت های ساخت و ساز برزیلی امتیازاتی به عنوان کارچاق کن دریافت می کرده است.

«حزب کارگر» که به مدت بیش از دوازده سال در قدرت باقی مانده، ضمن دفاع از منافع یک الیگارشسی مالی و صاحبان شرکت ها در داخل و خارج کشور، مصممانه صدها میلیارد دلار منابع اجتماعی را به بازپرداخت بدهی کشور به «وال استریت» اختصاص داده و از این رو به عنوان حزب اصلی سرمایه داری برزیل ظاهر شده است.

دوران ریاست جمهوری «لولا» و سپس جانشین دست‌چین شده او، «دیلما روسف»، مصادف بود با رونق بی سابقه کالاها. رونقی که اساساً با صنعتی شدن چین و هند و سرمایه‌گذاری خارجی هیجان زده در «بازارهای نوظهور» و در رأس آن برزیل تأمین شد.

این فضای اقتصادی زودگذر، هم‌چون پایه‌ای برای به‌اصطلاح «چرخش به چپ» در امریکای لاتین ایفای نقش کرد. در این روند حکومت‌های مختلف از برزیل تا ونزوئلا، بولیوی، آرژانتین و اکوادور، با گرفتن ژست‌های چپ‌گرایانه و ناسیونالیستی، برنامه‌های اجتماعی رفاهی محدودی را با هدف فرونشاندن تنش‌های طبقاتی دنبال کردند.

با کاهش شتاب رشد چین، رونق کالاها هم با سر به دیوار برخورد کرده، در حالی که رتبه مالی برزیل، این محبوب سابق بازارهای مالی، از سوی نهادهای رتبه‌سنجی «وال استریت» به «وضعیت آشغال» (Junk) تنزل پیدا کرده است.

بحران «حزب کارگر» در برزیل به موازات بحران «چاویسم» در ونزوئلا، «پرونیسم» در آرژانتین و حکومت «جنبش به سوی سوسیالیسم» آقای «اوو مورالس» در بولیوی بوده است که همگی متأثر از همین بحران جهانی نظام سرمایه‌داری هستند.

در بین همه این جنبش‌های سیاسی، «حزب کارگر» بادوام‌ترین و مهم‌ترین است. «حزب کارگر» بر بزرگ‌ترین اقتصاد و کشور امریکای لاتین حاکم است، کشوری که اکثریت جمعیت آن بخش اعظم حیاتش را تحت حکومت «حزب کارگر» سپری کرده است.

«حزب کارگر» که سال ۱۹۸۰ و به دنبال موج اعتصابات گسترده‌ای که دیکتاتوری نظامی ۲۰ ساله برزیل را بی‌ثبات کرد بنیان‌گذشته شد، همراه با «فدراسیون اتحادیه‌های کارگری» (CUT) که خود شاخه وابسته به آن است، به عنوان ابزارهایی در جهت به‌انحراف‌کشاندن تلاش‌های انقلابی طبقه کارگر برزیل و بازگرداندنش به زیر سلطه دولت بورژوازی خدمت کردند.

علاوه بر کارگزاران اتحادیه‌ای، فعالین کاتولیک و آکادمیسین‌ها، جمعی از سازمان‌های چپ‌نما نیز که «حزب کارگر» را به عنوان آلترناتیوی در برابر ساخت یک حزب انقلابی توده‌ای طبقه کارگر تبلیغ می‌کردند، نقشی حیاتی در ساختن این حزب داشتند. همتایان آن‌ها در اروپا، به خصوص گروه‌هایی در صف «دبیرخانه متحد»-

به عنوان یک جریان تجدیدنظر طلب در انترناسیونال چهارم که تاریخاً با «ارنست مندل» شناخته می شود- «حزب کارگر» را به عنوان مدلی برای توسعه احزاب مشابه در سطح جهانی ترویج کردند.

برخی از این گروه های «چپ‌نما»، از جمله گرایش «مورنو» که امروز در «حزب کارگران سوسیالیست متحد» (PSTU) سازمان یافته، از «حزب کارگر» برزیل اخراج شدند، آن هم به دلیل چرخش بیش‌ترشان به راست. مابقی داخل حزب باقی ماندند، از جمله گروه مندلیست «دمکراسی سوسیالیستی» که رهبرش «میگوئل روستو» به وزیر اصلاحات ارضی وقت و امروز رئیس ستاد و سخنگوی اصلی «روسف» تبدیل شد.

نقش مهم همه این گرایش ها، چه آن هایی که اخراج شدند و چه آن هایی که باقی ماندند، این بود که پوششی «سوسیالیستی» برای یک حزب سرمایه داری منحط و سرتاسر ارتجاعی تهیه کنند. این گرایش ها با تشویق نه فقط «حزب کارگر»، که همین طور اتحادیه های CUT و سایر «جنبش های اجتماعی» دست آموزی که همگی در خدمت انقیاد مبارزات طبقه کارگر برزیل به منافع و سود سرمایه برزیلی و بین‌المللی بودند، این وظیفه را انجام دادند.

خیانت تاریخی به جنبشی انقلابی که تقریباً ۳۵ سال پیش در حال شکل‌گیری در برابر دیکتاتوری نظامی برزیل بود، اکنون نمود کامل خود را در بحران عمیق و رسوایی «حزب کارگر» می‌یابد؛ حزبی که چهره های برجسته اش همگی دارند به درون باتلاق رشوه ۲ میلیارد دلاری و رسوایی سیاسی «پتروبراس» کشیده می‌شوند.

بنا به گزارش های هفته گذشته، «دلسیدو آمارال»، رهبر «حزب کارگر» در سنای برزیل که ماه نوامبر پیش در ارتباط با رسوایی «پتروبراس» دستگیر شد، با دادستان های فدرال به مصالحه (یا «معامله اتهام») دست یافته و به این ترتیب «لولا» را به تلاش برای ساکت کردن شاهدان در مراحل تحقیقات و «روسف» را به داشتن «اطلاع کامل» از قرارداد خرید یک پالایشگاه قدیمی در «پاسادنا» (تگزاس) از سوی «پتروبراس» با قیمتی گزاف و پرداخت درآمدهای میلیونی به مدیران، سیاستمداران و خزانه «حزب کارگر» متهم کرده است. «روسف» در آن مقطع رئیس هیئت مدیره این شرکت نفتی بود.

این اتهامات همراه با بازجویی «لولا»، جان تازه ای به تلاش جناح های راست برای استیضاح «روسف» بخشیده است. همین یکشنبه، جناح های راست فراخوان به تظاهرات گسترده در سرتاسر کشور با خواست برکناری

رئیس «حزب کرگر» داده اند. راهپیمایی دیگری نیز همین روز از سوی هواداران «حزب کارگر» در دفاع از «لولا» و «روسف» فراخوانده شده اند و خطر درگیری های خشونت بار بالقوه وجود دارد.

برای کارگران برزیل، بحران کنونی، به عنوان بدترین بحران از زمان «رکود بزرگ» دهه ۱۹۳۰، پیامدهای فاجعه باری دارد. در سال ۲۰۱۵ بیش از ۱ میلیون شغل از میان رفتند که اکثراً مرتبط به بخش خودروسازی و صنایع بوده اند. میلیون ها جوان فارغ التحصیل دانشگاه ها هیچ گونه چشم اندازی برای اشتغال ندارند. تورم ۱۰ درصدی، دستمزدهای واقعی را کاهش داده است به طوری که مخارج خانوار سال گذشته ۴ درصد سقوط کرد. همه این ها بحران اقتصادی را وخیم می کنند.

پاسخ حکومت «روسف» به این بحران، مجموعه ای از تمهیدات ریاضتی با حمله به مزایای بازنشستگی و هزینه های اجتماعی است که وضعیت طبقه کارگر را وخیم تر می کند. هرچند مخالفین راست گرای «حزب کارگر» به عنوان یک تاکتیک سیاسی با هدف پیشبرد استیضاح مانع این تمهیدات شده اند، اما نسخه اقتصادی آن ها همان است یا حتی بدتر.

اتاق های فکر سرمایه داری و اقتصاددانان بورژوا این تر را پیش کشیده اند که چالش واقعی پیش روی اقتصاد برزیل، عبارت است از محروم کردن مردم برزیل از حقوق اجتماعی محدود مندرج در قانون اساسی ۱۹۹۸ (قانونی که به دنبال دیکتاتوری نظامی تصویب شد) و گشودن درهای کشور به سوی سلطه لگام گسیخته سرمایه بین المللی.

این تمهیدات را نمی توان به طور مسالمت آمیز اجرا کرد. شاید مهم ترین تحول حول بازداشت موقت «لولا» در هفته گذشته، چیزی بود که دو ستون نویس روزنامه دست راستی «جهان» (O Globo) گزارش دادند.

«ریکاردو نوبلات» گزارش داد که در گیرودار بازداشت، یک گردان نیروی زمینی ارتش در «سائو پائولو» برای آمادگی در شرایط خارج شدن اعتراضات از کنترل، وضعیت آماده باش اعلام کرد.

به گفته او «اعضای فرماندهی عالی نیروی زمینی، با شهرداران ایالت هایی که بیش از همه در معرض تنازعات میان ستیزه جویان سیاسی بودند، تماس تلفنی گرفتند و آن ها را آماده ضرورت حفظ صلح اجتماعی کردند». این ستون نویس روزنامه ضمن حمایت از استیضاح، تصدیق کرد که ژنرال ها نمی خواهند «برای تضمین قانون و نظم، به آن صورت که در قانون اساسی پیش بینی شده، مداخله کنند».

«مرول پیرا»، ستون نویس دیگر این روزنامه خواهان اجرای همین «مأموریت» ارتش طبق قانون اساسی شد و هشدار داد که چنانچه احزاب راست‌گرای اپوزیسیون حزب کارگر «در جستجوی راه حلّ دمکراتیک خروج از بحران متحد نشوند، ما با خطر عقبگرد رو به رو خواهیم شد». به بیان دیگر، بازگشت به دیکتاتوری نظامی.

«حزب کارگر» و سازمان‌های چپ‌نمای متعددی که آن را تبلیغ کردند، همگی مسئول بن بست خطرناکی هستند که در مقابل کارگران برزیل قرار گرفته است. پاسخ به این بحران را باید در مبارزه برای ساختن یک رهبری انقلابی جدید در درون طبقه کارگر، متکی بر یک چشم‌انداز سوسیالیستی و انترناسیونالیستی، و مبارزه بی‌رحمانه علیه سیاست‌های «حزب کارگر» و پوزش خواهان آن یافت.

۹ مارس ۲۰۱۶

چین و برزیل: دو سمبل تعمیق بحران سرمایه داری

نیک بیمز

به دنبال بحران مالی جهانی سال ۲۰۰۸ و متعاقباً سرایشی تند اقتصاد جهانی در سال ۲۰۰۹، اقتصاددانان و متخصصین بورژوازی متعددی بر این تصور بودند که اقتصادهای به اصطلاح «بریکس» (BRICS) - برزیل، روسیه، چین، هند و آفریقای جنوبی - می توانند بنیان جدیدی برای توسعه سرمایه داری جهانی باشند.

آخرین بقایای این افسانه همین هفته با انتشار گزارش هایی از میان رفت که نشان می داد حکومت چین مشغول برنامه ریزی برای کاستن از میلیون ها شغل در صنایع پایه ای با وجود اضافه ظرفیت گسترده بوده، و برزیل نیز وارد یک رکود اقتصادی، احتمالاً عمیق ترین آن در تاریخ این کشور، شده است.

این ادعا که کشورهای «بریکس»، به عنوان کشورهایی که خود در احاطه معضلات ناشی از عقب ماندگی اقتصادی و زیر سلطه مراکز سرمایه مالی امپریالیستی هستند، می توانند به نوعی پیشرفت جدیدی را برای اقتصاد جهانی دربر داشته باشند، همیشه یک داستان تخیلی اقتصادی بود.

تا مدت کوتاهی می شد که به مدد بسته انگیزشی عظیم حکومت چین - از جمله صرف نیم تریلیون دلار و سریع ترین انبساط اعتباری در تاریخ اقتصادی - این توسعه را حفظ کرد.

رونق ساخت و ساز چین و گسترش ظرفیت تولید صنعتی، قیمت کالاها را بالا برد و منجر به رونق کشورهای صادرکننده کالا شد. اما سقوط «سیکل بزرگ کالاها» که بلافاصله در سقوط آزاد بهای نفت از سال ۲۰۱۴ منعکس شد و به طیف گسترده ای از مواد خام صنعتی گسترش یافت، همراه با خروج سرمایه از «بازارهای نوظهور»، افسار موجی از نابودی اقتصادی را رها کرده است.

در رأس وضعیت وخیم اقتصادی در چین و برزیل، روسیه قرار دارد که به دلیل سقوط بهای نفت دچار رکود شده است. آفریقای جنوبی که به دنبال تنزل بهای فلزات و کاستن هزاران شغل در صنعت معدن ضربه دیده است، احتمالاً به زودی وارد رکود می شود. هند با رشد بیش از ۷ درصد هنوز به عنوان «کورسوی امید» در بوق و کرنا می شود، اما اقتصاد این کشور نیز زیر بار بدهی های بد، سقوط بازارهای صادرات و رکود دستمزدها و سرمایه گذاری خصوصی به پایین هل داده می شود.

انقباض رشد اقتصاد برزیل - که سال ۲۰۱۵ به میزان ۳,۸ درصد کاهش یافت - در حال شتاب گرفتن است. داده‌هایی که دیروز منتشر شد نشان می‌دهد که اقتصاد برزیل در سه ماهه چهارم سال جاری در قیاس با مدت مشابه سال پیش، ۵,۹ درصد کاهش یافته است. به گفته نهاد آماری این کشور «همه اجزای تقاضای داخلی از خود کاهش نشان می‌دهند». در نتیجه برزیل به سوی بدترین رکود می‌رود و احتمال می‌رود که رشد اقتصادی سال جاری نیز دست کم ۳ درصد کاهش پیدا کند.

اهمیت کامل این گزارش‌های چین و برزیل تنها زمانی قابل درک است که نه در انزوا، که در پیوند با اقتصاد جهانی در نظر گرفته شود. این دو کشور تجلی تعمیق بحران اقتصاد سرمایه‌داری جهانی در کلیت خود هستند و تأکیدی بر این که فروپاشی اقتصادی آغاز شده از سال ۲۰۰۸، وارد مرحله جدیدی شده است.

فروپاشی کامل اقتصاد جهانی به دنبال بدترین بحران مالی از دهه ۱۹۳۰ به این سو، تنها با تزریق تریلیون‌ها دلار پول نقد به نظام مالی از سوی بانک‌های مرکزی جهان به منظور سرپا نگه داشتن بانک‌ها و مؤسسات مالی، همراه با توسعه اقتصادی چین قابل جلوگیری بود.

این فرایند به پایان رسیده است. با اضمحلال «مدل رشد» کشورهای «بریکس»، شرایط برای یک فاجعه مالی دیگر در حال ظاهر شدن است. «مروین کینگ»، سرپرست سابق «بانک انگلستان»، اخیراً هشدار داد که سقوط سال ۲۰۰۸، «شکست سیستم» بود و این که بدون تعیین تکلیف با «عدم تعادل» اقتصاد جهانی، احتمال بروز یک فاجعه جدید «زودتر و نه دیرتر» خواهد بود.

نظام مالی به جای بازگشت به شرایط به اصطلاح «طبیعی»، بیش از پیش دارد ناکار می‌شود برنامه «تسهیل کمی» (یعنی غرق کردن بازارها در پول نقد) اکنون دارد به نرخ‌های بهره منفی و بازده منفی اوراق قرضه می‌انجامد.

تقریباً یک چهارم تولید ناخالص داخلی جهانی در کشورهایی است که نرخ‌های بهره منفی را تجربه می‌کنند. این به دنبال تصمیم بانک ژاپن در اواخر ژانویه امسال مبنی بر اعمال نرخ بهره منفی برای مازاد حساب‌های سپرده نزد خود بوده است.

تصمیم ژاپن به عوض آن که به نظام مالی رونق ببخشد، بازارها را به آشوب کشانده است. نگرانی‌هایی رو به رشدی در این باره وجود دارد که مدل کسب و کار بانک‌های بزرگ، صندوق‌های بازنشستگی و شرکت‌های

بیمه که در اوراق بهادار حکومت سرمایه گذاری می کنند، تا چه مدت می توانند در این «عالم هیپروت» نرخ های بهره منفی (لفظ به کار رفته در یکی از مقالات «فایننشال تایمز»)، دوام بیاورند. در این مقاله آمده است: «از سرمایه گذاران انتظار می رود که با خرید اوراق فوق العاده امن، از ریسک ضرر و زیان روی شرط بندی های پرمخاطره اجتناب کنند. اما الآن آن ها صف کشیده اند تا با این اوراق فوق العاده امن، ضرر و زیان را برای خود تضمین کنند».

تشدید بحران اقتصادی و مالی، طغیان های سیاسی خشنی را در برداشته است. همین هفته به دنبال بروز شواهد بیش تری از تورم منفی و تداوم رکود، و احتمال خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا، اقتصاددانان مؤسسه «کریدیت سوئیس» طی پژوهشی زیر عنوان «نزدیک به لبه» هشدار دادند که رکود در اروپا می تواند سقوط منطقه یورو را به ارمغان بیاورد. به گفته آنان «اگر قرار باشد رکود در حوزه یورو دوباره عود کند، دیگر روشن نیست که بتواند از پس آن بر بیاید».

در امریکای لایتین، ماریپچ نزولی اقتصادی برزیل بخشی از ورشکستگی «چرخش به چپ» سیاست بورژوازی این کشور است که وابسته به صادرات به چین بود. در ایالات متحده، تعمیق بحران نظام سیاسی و اقتصادی منجر به ظهور یک رقیب فاشیست، «دونالد تارمپ»، به عنوان پیشتاز نامزدی ریاست جمهوری حزب جمهوری خواه شده است.

در هیچ جایی بیش از چین ورشکستگی کامل نظام سرمایه داری چنین آشکار نیست. رژیم استالینیست چین وعده داده بود که بازگرداندن سرمایه داری راه را برای «صعود مسالمت آمیز» کشور و غلبه بر میراث دهه ها عقب ماندگی اقتصادی باز خواهد کرد. اما برنامه این رژیم به یک فاجعه تبدیل شده است.

از یک سو رشد اقتصادی چین، این کشور را در تیررس نیروی مهیب تخریبی ارتش امریکا قرار داده است که صعود چین را تهدیدی در برابر سلطه سیاسی و نظامی خود می بیند. از سوی دیگر سرمایه داری چین «ویژگی های خاصی» ندارد، بلکه نشان داده با همان تناقضاتی دست به گریبان است که کل نظام را مبتلا کرده و اکنون مستقیماً مشاغل و معیشت صدها میلیون نفر را تهدید می کند.

همان طور که نشست اواخر هفته گذشته گروه ۲۰ نشان داد، بورژوازی و تمامی کارگزاران آن هیچ گونه راه حل اقتصادی برای این بحران رو به صعود ندارند. نظام سرمایه داری جهانی در کلیت خود، در مواجهه با

افزایش مشکلات، به جای همکاری بیش از پیش درگیر تنازعات تند شده است. اما همه آن‌ها بر سر یک چیز متفق‌القول هستند: طبقه کارگر را باید وادار به پرداخت بهای هرج و مرج این نظام کرد.

هیچ راه حلی برای تلاشی اقتصادی در درون نظام سیاسی کنونی وجود ندارد. سرمایه داری جهانی با سر به سوی یک فاجعه در حرکت است و این واقعیتی است که بیش از پیش حتی در محافل اقتصادی و سیاسی حاکم به رسمیت شناخته می‌شود. اما همان‌طور که مارکس توضیح داد، در مسیر تکامل بشریت هیچ مشکل به وجود نمی‌آید که در آن واحد شرایط مادی برای حل آن نیز پدیدار نشود.

اهمیت رشد طبقه کارگر بین‌المللی در طی سه دهه گذشته، به عنوان پیامد جهانی سازی تولید سرمایه داری، در همین امر است. افزایش ۲۵۶ میلیونی کارگران جدید در چین، برزیل و هند بین سال‌های ۲۰۰۰ و ۲۰۱۰ تنها جزئی از این رشد کمی طبقه کارگر است. قدرت عینی عظیم طبقه کارگر تنها از طریق مبارزه سیاسی برای اتحاد آن حول یک برنامه سوسیالیستی بین‌المللی است که می‌تواند بالفعل شود.

۴ مارس ۲۰۱۶

زیکا، نابرابری اجتماعی و سرمایه داری

بیل فان آوکن

روز چهارشنبه «مرکز کنترل و پیشگیری بیماری امریکا» اعلام کرد که شواهدی کافی در تأیید این نظر یافته است که ویروس «زیکا»، به عنوان ویروسی که هم‌چون حریق علفزار در سرتاسر قاره امریکا پخش شده، منجر به بیماری «میکروسفالی» می‌شود؛ «میکروسفالی» یک اختلال مخرب در نوزادان است که باعث می‌شود اطفال به دلیل ناتوانی مغز از رشد و تکامل مناسب، جمجمه‌هایی کوچک‌تر از حد طبیعی داشته باشند.

یافته‌های این مرکز که در «مجله پزشکی نیو اینگلند» منتشر شد، بلافاصله از پی این هشدار مقامات حوزه بهداشت و سلامت امریکا می‌آمد که خطر این ویروس به مراتب عظیم‌تر از آن چیزی است که ابتدا پیش‌بینی می‌شده.

دکتر «آن شوکت»، قائم مقام مدیر این نهاد، گفت: «از هر منظر که نگاه کنیم این ویروس به نظر ترسناک‌تر از آن چیزی است که در ابتدا گمان می‌بردیم: بنا به توضیح او، «آئدس ایجیپتی»، گونه‌ای از پشه که ناقل این ویروس و همین‌طور بیمارهای دیگری مانند «تب دنگی»، «چیکونگونیا» و «ویروس نیل غربی» است، در ۳۰ ایالت امریکا و نه ۱۲ ایالت که در ابتدا گمان می‌رفت، وجود دارد.

او افزود که در «پورتو ریکو»، این قلمروی نیمه مستعمره امریکا، شمار ابتلا به ویروس زیکا شاید به مرز صدها هزار نفر برسد و از این تعداد صدها مورد مربوط به نوزادان باشد.

در خود قاره امریکا نیز ۷۰۰ مورد ابتلا به ویروس زیکا از هفته گذشته گزارش شده است که این رقم شامل ۶۹ زن باردار می‌شود.

زیکا یک تهدید جهانی برای سلامت عمومی به شمار می‌رود. طی همین هفته، برزیل، به عنوان کانون شیوع زیکا، اعلام کرد که ۱ هزار و ۱۱۳ مورد میکروسفالی را تأیید می‌کند که گمان می‌رود اکثراً به دلیل تماس مادران با این ویروس در دوره بارداری بوده باشد. بحران‌هایی در ابعاد مشابه در انتظار کشورهای بسیاری در امریکای لاتین هستند. «سازمان بهداشت جهانی»، ۳ الی ۴ میلیون مورد ابتلای جدید به ویروس را در سرتاسر این نیمکره پیش‌بینی کرده است.

این ویروس هم‌چنین به اختلالات نورولوژیک حاد در بزرگسالان نیز ارتباط داده شده است.

کنگره آمریکا در مواجهه با این بحران، درخواست تقریباً ۲ میلیارد دلار را برای مقابله با بحران زیکا رد کرده است. حکومت اواما بدون اختصاص هرگونه بودجه جدید، از محل بودجه‌هایی که سابقاً به مبارزه با شیوع ویروس ابولا در سال ۲۰۱۴ اختصاص داده شده بودند (بیماری ای که با در نوردیدن آفریقای غربی، جان بالغ بر ۱۱ هزار نفر را گرفت)، ۵۸۹ میلیون دلار را بالا کشیده است.

همین کنگره برای تصویب صدها میلیارد دلار هزینه نظامی هیچ مشکلی نداشت. ۲ میلیارد دلاری که برای زیکا پیشنهاد شده بود، معادل است با رقم هزینه شده برای خرید یک واحد زیردریای هسته ای کلاس ویرجینیا یا بمب افکن رادار گریز. با این حال ظاهراً پول بیش‌تری در کار نیست که به محافظت از مادران، اطفال و سایرین از پیامدهای تراژیک ویروس زیکا اختصاص داده شود.

این بی‌اعتنایی جنایتکارانه کنگره آمریکا نسبت به گسترش ویروس زیکا، در حکم کیفرخواستی علیه نه فقط رهبری جمهوری خواه آن، که همین طور کل نظام اجتماعی است که نیازهای حیاتی بشریت را تابع سود و انباشت سرمایه یک الیگارشسی انگشت شمار می‌کند.

ناتوانی حکومت آمریکا از واکنش به این بحران سلامت عمومی، یک پایه طبقاتی عمیق دارد. ویروس زیکا اساساً بیماری ای است که ریشه در فقر و نابرابری اجتماعی دارد.

کانون شیوع زیکا، شمال شرقی برزیل بود، فقیرترین منطقه کشور، جایی که ۳۵ میلیون نفر فاقد آب جاری و بالغ بر ۱۰۰ میلیون نفر فاقد دسترسی به سیستم فاضلاب هستند. میلیون‌ها نفر دیگر در «فاولا»ها، زاغه‌های فقیر حومه، زندگی می‌کنند، جایی که جمع‌آوری دائمی زباله وجود خارجی ندارد. همه این عوامل برای زاد و ولد پشه‌های ناقل ویروس و همین‌طور سایر بیماری‌های مرگبار ایده‌آل هستند. با فروغلتیدن اقتصاد برزیل به بدترین بحران از زمان بحران بزرگ دهه ۱۹۳۰، شرایط تنها وخیم‌تر شده است.

پیش‌بینی‌های خودبسنده مبنی بر این که گسترش ویروس تهدیدی مشابهی برای جمعیت آمریکا نخواهد بود، عامدانه فراموش می‌کند که بخش‌های زیادی از جمعیت آمریکا نیز در شرایط فقر، بدون مسکن کافی، خدمات اجتماعی یا بهداشت و درمان کافی زندگی می‌کنند.

چنین گفته ای به روشنی در پورتو ریکو صحت دارد، جایی که نیمی از مردم پایین تر از خط فقر زندگی می کنند. هم چنین این گفته در بخش های وسیعی از امریکای جنوبی مصداق دارد، جایی که خطر شیوع ویروس زیکا از همه جا بیش تر است، از جمله شهرهایی نظیر میامی، اورلاندو، نیو اورلیانز و هیوستن.

هفته پیش «پیتر هوتز»، سرپرست مدرسه ملی بیماری های استوایی کالج پزشکی بیلور، در ستونی مندرج در «نیویورک تایمز» نوشت: «این می تواند فاجعه ای باشد که طوفان کاترینا یا سایر فلاکت هایی را که به شکل بی قواره ای بر فقرا اثر می گذارند، به رقابت بگیرد».

این مقایسه بجا است. آن چه که با طوفان کاترینا افشا شد، نه صرفاً بی کفایتی و بی اعتنایی حکومت در مواجهه با یک فاجعه بسیار قابل پیش بینی، بلکه پیامد وحشتناک دهه ها خامت و فراموشی زیرساخت های اجتماعی و ازهم دریدن برنامه های اجتماعی توده های وسیع مردم برای غنی ساختن بیش تر الیگارشی مالی و شرکت های حاکم بود.

حملات مشابهی علیه نظام بهداشت و درمان عمومی از طریق دهه ها کاستن از بودجه صورت گرفته است. این فرایند در «اوباما کر» به اوج خود رسیده که جزئی از یک استراتژی محاسبه شده برای سازماندهی دوباره بهداشت و درمان مطابق با خطوط طبقاتی است، در حالی که سودآوری شرکت های بزرگ داروسازی و شرکت های بیمه و زنجیره بیمارستان ها را تسهیل می کند.

در بین تعدادی از ابتکارات عمل تاکنونی اعلام شده حکومت اوباما و کنگره در ارتباط با زیکا، یک برنامه تشویقی برای شرکت های دارویی به چشم می خورد که با بازبینی برخی قوانین و مقررات، به آن ها اجازه می دهد در ازای مطالعه بیماری های عفونی «غیرسودآور» نظیر زیکا، بتوانند با سهولت بیش تری پرمفعت ترین داروهای جدید خود را وارد بازار کنند. با وجود آن که مقامات حوزه بهداشت و درمان عمومی خواهان این شده اند که کلیه اطلاعات مرتبط با چنین تغییر و تحولاتی به اشتراک گذارده شوند، اما شرکت های بزرگ علانمی دال بر پذیرش این درخواست را از خود نشان نداده اند.

درست همان طور که شیوع ابولا با شیوع زیکا دنبال شده است، اپیدمی های ویرانگر بیش تر اجتناب ناپذیر هستند، و با در نظر داشتن مسافرت های جهانی، این اپیدمی ها در سراسر جهان پخش خواهند شد. تنها با یک تلاش هماهنگ شده بین المللی با اتکا به منابع مورد نیاز برای نه فقط توسعه سریع و جهانی کردن

دسترسی به واکسن های این طاعون های جدید، که همین طور برای ریشه کن ساختن شرایط فقر و ستمی که شیوع این بیماری ها را امکان پذیر می سازند، می توان به مقابله با این اپیدمی ها برخاست.

اما بر سر راه این تلاش مبرم، نظام سرمایه داری ورشکسته قرار دارد، نظامی که تمامی دغدغه های اجتماعی، از جمله بهداشت و درمان را تابع سود شرکت ها و رقابت های تلخ تر میان سرمایه داران دولت-ملت های مختلف می کند.

این ادعا که منابعی وجود ندارند، یک دروغ است. کوهی از ثروت های انباشته در دستان ۲۰ ابرثروتمند امریکایی که بیش از ۵۰ درصد پایینی جمعیت امریکا ثروت دارند، می توانست بارها بار جوابگوی چنین تغییرات ضروری باشد.

مقابله با بحران هایی نظیر شیوع ابولا و زیکا اساساً یک مسأله سیاسی است. این مستلزم مبارزه طبقه کارگر در سطح جهانی برای بازسازماندهی جامعه بر بنیان سوسیالیستی برای رفع نیازهای اجتماعی است و نه سود خصوصی.

۱۵ آوریل ۲۰۱۶

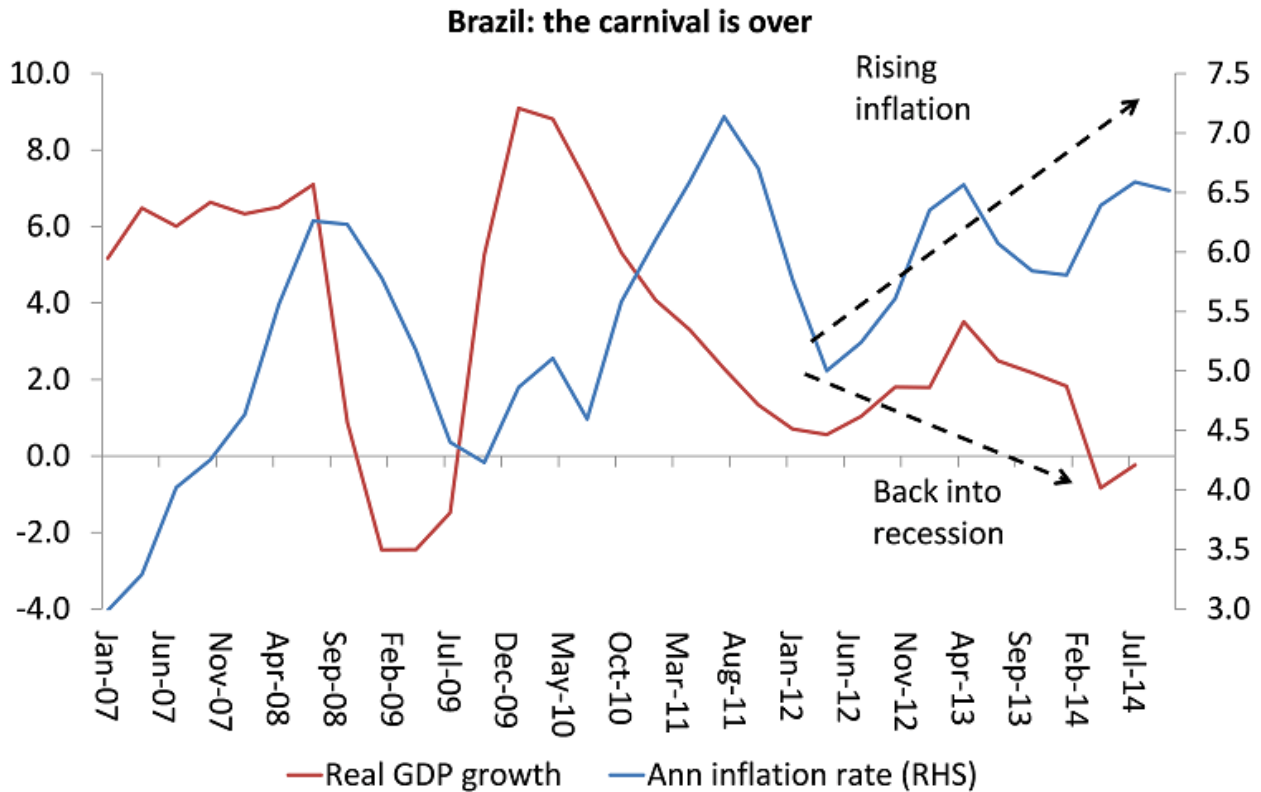
سرمایه داری برزیل: لایه کثیف شناور بر آب آلوده

مایکل رابرتز

روز یکشنبه، بیش از یک میلیون نفر از معترضین با خواست استیضاح پرزیدنت «دیلمار روسف» به خیابان های برزیل ریختند. این اعتراضات به دنبال شدت یافتن خشم عمومی نسبت به افزایش دشواری های اقتصادی و رسوایی فساد چند میلیارد دلاری در شرکت نفت دولتی «پتروبراس» صورت گرفت (شرکتی که در آن مبالغ هنگفتی پول برای مصارف احزاب سیاسی، به ویژه حزب حاکم اختلاس شد، آن هم درحالی که «روسف» ریاست «پتروبراس» را بر عهده داشت!).

«کریستینا آراهوژو»، یک تحلیلگر سیستم، گفت: «از فساد و ارتشا خسته شده ام. همه ما از این که مالیات های بالا بپردازیم و هیچ ما به ازایی برای جامعه نبینیم، به تنگ آمده ایم».

اقتصاد برزیل، تحت کنترل حاکمیت سوسیال دمکراتی که خود را حامی فقرا و کارگران جا می زند، در یک زوال فاجعه بار قرار دارد. ارزش واحد پول برزیل، «رئال»، در پایین سطح طی ۱۲ سال گذشته است. اقتصاد رو به انقباض است و درآمد ها درحال سقوط.



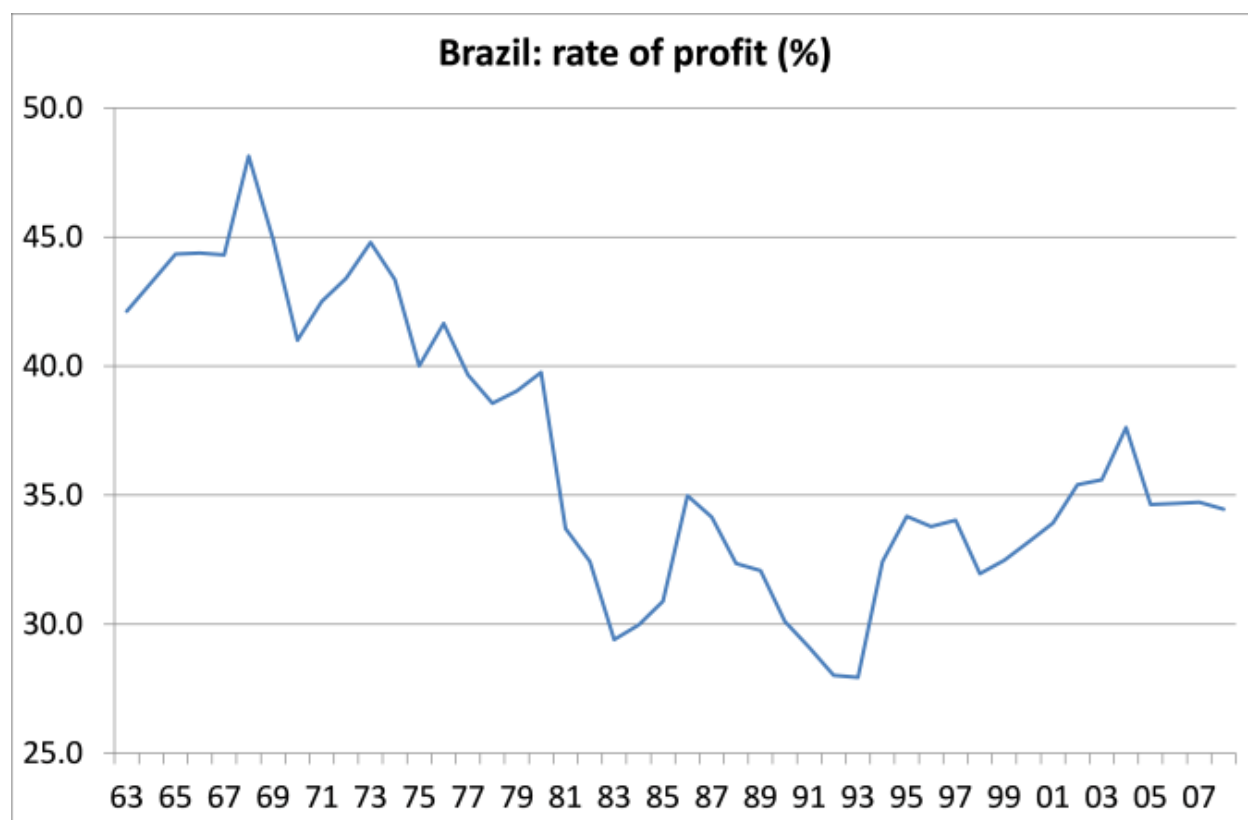
پاسخ حکومت، معرفی اصلاحات نئولیبرالی و ریاضت مالی بوده است. از آن جایی که برزیل سال قبل برای نخستین بار در طول بیش از یک دهه گذشته با کسری بودجه مواجه شد، «دلیما روسف»، به عنوان رئیس جمهوری که به تازگی و با آرای پایین انتخاب شده، تلاش کرده است تا با معرفی کاهش مالیات و مزایا، به وضعیت مالی عمومی کشور سر و سامان دهد. کاهش های مالیاتی قرار است به نفع شرکت ها تمام شود و کاهش مزایا به ضرر فقرا.

با این حال او با مقاومت سختی رو به رو شده است، آن هم نه فقط از سوی مردم عادی برزیل، که همین طور از طرف ائتلاف احزاب درون کنگره که به دنبال درگیری های درون گروهی بر سر رسوایی «پتروبراس» فلج شده است. سه هفته پیش، رانندگان کامیون در اعتراض به مالیات های بالاتر سوخت و دیگر هزینه ها، اقدام به بستن مسیرها در یک سوّم از کشور کردند؛ به دنبال این، قفسه های فروشگاه ها خالی ماند و حمل و نقل دریایی محموله های سویا مختل شد. حکومت وادار شد که به اکثر مطالبات آن ها تن دهد.

به علاوه خدمات عمومی ضعیف و افزایش تورم که ماه فوریه به بالاترین سطح در طی یک دهه پیش رسید، مردم برزیل را به شدت خشمگین کرده است. در عین حال کشور امسال به سوی یک رکود تکنیکی^(۱) دیگر

پیش می رود. بسیاری از ایالات نیز با کمبود آب و احتمال سهمیه‌بندی انرژی به دنبال بدترین خشکسالی کشور در ۸۰ سال گذشته، درگیر هستند.

اما مشکل از کجا نشأت گرفته؟ در این جا می توانم با کمی اصلاح و تعدیل به نوشته خود در تاریخ ژوئیه ۲۰۱۳ رجوع کنم. در آن نوشته نشان دادم که سودآوری بخش مسلط سرمایه داری در اقتصاد برزیل در یک روند نزولی بلند مدت قرار دارد که همین امر فشاری رو به پایین را بر سرمایه گذاری و رشد وارد می آورد.



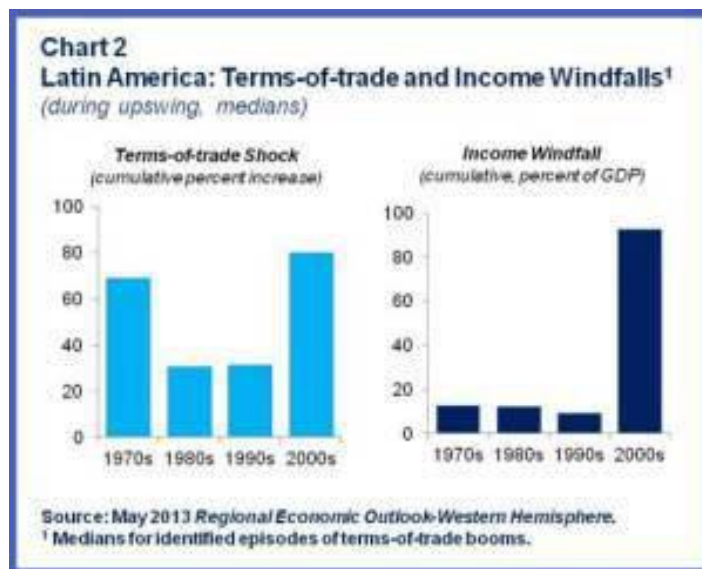
بین سال های ۱۹۶۳ و ۲۰۰۸، نرخ سود نزدیک به ۱۹ درصد سقوط کرد. این سقوط بلندمدت در واقع محصول کاهش بسیار عظیم نرخ سود از ۱۹۶۳ تا اوایل دهه ۱۹۸۰ و دهه ۱۹۹۰ بود. طی این دوره حدوداً ۲۰ ساله، نرخ سود بیش از ۳۰ درصد سقوط کرد، درحالی که ترکیب ارگانیک سرمایه ۲۳ درصد صعود داشت و نرخ استثمار ۱۷ درصد کاهش یافت- یعنی یک نمونه کلاسیک از قانون سوددهی مارکس را شاهد بوده ایم.

اما از اواسط دهه ۱۹۹۰، نخبگان حاکم برزیل سیاست های نئولیبرالی را که برای بازگرداندن نرخ سود طراحی شده بود، اتخاذ کردند. ترکیب ارگانیک سرمایه ۲۰ درصد بالا رفت، چرا که سرمایه گذاری خارجی به سوی

صنایع (اتومبیل، شیمی و نفت) سرازیر شد، اما نرخ استثمار به مراتب بیش‌تر، تا ۵۵ درصد، بالا رفت؛ چرا که برزیلی‌های بیش‌تری به زمرهٔ نیروکار بخش صنعت و فراوری محصولات کشاورزی، همراه با روش‌های شدید تولید سرمایه‌داری، پیوستند؛ درحالی که حقوق و دستمزدها پایین نگاه داشته می‌شد.

برزیل به تولیدکننده و صادرکنندهٔ اصلی محصولات کشاورزی در بازار جهانی مبدل شد. صادرات اصلی برزیل شامل سویا، گوشت گاو، گوشت طیور، شکر، اتانول، آب پرتغال و تنباکو می‌شود. بخش تولید محصولات کشاورزی، اکنون نزدیک به ۲۸ درصد از تولید ناخالص داخلی کشور را تشکیل می‌دهد. برزیل اکنون پس از ایالات متحده و اتحادیهٔ اروپا، سومین صادرکنندهٔ بزرگ محصولات کشاورزی جهان (از نظر ارزش صادرات) است. رشد سریع صادرات، با تغییراتی در ترکیب صادرات کشاورزی همراه شد، به طوری که این صادرات از محصولات گرمسیری فاصله گرفت و به محصولات فرآوری‌شده حرکت کرد که ارزش افزودهٔ بالاتری دارد. محصولات فرآوری‌شده اکنون نزدیک به سه پنجم صادرات کشاورزی این کشور را شکل می‌دهد.

برزیل مانند برخی دیگر اقتصادهای نوظهور، از شماری عوامل بیرونی مساعد که از سیاست‌های نئولیبرالی داخلی حمایت می‌کرد، منتفع شد. قیمت کالاهای خوراکی افزایش یافت. از جهاتی این مشابه بود با کشف نفت دریای شمال که به حکومت تاچر (بریتانیا) در دههٔ ۱۹۸۰ یاری رساند. درآمد بادآوردهٔ امریکای لاتین از محل تداوم قیمت‌های بالای کالاها در طول دههٔ گذشته، بی‌سابقه بود. این امر به طور متوسط ۱۵ درصد از درآمد داخلی را به صورت سالیانه و نزدیک به ۹۰ درصد را به صورت تجمیعی در دههٔ ۲۰۰۰ شکل می‌داد.



بنابراین ترکیب موفق از رشد قیمت کالاها به دلیل تقاضای چین، دستاوردهای بهره‌وری به دلیل رشد نرخ استثمار، و گسترش اشتغال از نواحی روستایی وجود داشت. همه این‌ها منجر به رونق سودآوری و رشد در طول یک دهه شد. پس از بحران ۲۰۰۲ و تا سال ۲۰۱۰، رشد تولید ناخالص داخلی به طور متوسط بالاتر از ۴ درصد در سال بود. این خود به بهبودهای قابل توجهی در استانداردهای زندگی و معیشت به طور کلی انجامید.

در دوره حکومت رئیس‌جمهور اسبق، «لولا»، و رونق قیمت کالاها، برخی دستاوردهای مهم برای طبقه کارگر وجود داشت: نظام تأمین اجتماعی، افزایش اعطای اعتبار با نرخ‌های بهره پایین برای کارگران و عمومی کردن بهداشت و آموزش. برنامه کمک هزینه خانواده (Bolsa Familia)، نمایان‌ترین وجه این سیاست‌ها است. بین سال‌های ۲۰۰۴ و ۲۰۱۱، شمار خانواده‌هایی که از پرداخت‌های انتقالی بهره‌مند می‌شدند، بیش از دو برابر شد، و از ۶٫۵ به ۱۳٫۳ میلیون خانواده رسید (تقریباً یک چهارم جمعیت). در نواحی دورافتاده‌تر، پرداخت‌های صورت گرفته تحت این برنامه، به موتور اصلی اقتصاد محلی مبدل شده است. یکی دیگر از ارکان سیاست حکومت که طی مذاکرات با اتحادیه‌ها اتخاذ شد، عبارت بود از افزایش حداقل دستمزد و حقوق بازنشستگی. طی سال‌های ۲۰۰۲ و ۲۰۱۲، ارزش اسمی این حقوق و دستمزد ۲۱۱ درصد و ارزش واقعی آن (پس از تعدیل با نرخ تورم) ۶۶ درصد بالا رفت. نرخ بیکاری از ۱۲٫۳ به ۶٫۷ درصد کاهش پیدا کرد و نیروی کار با نرخ سالانه ۱٫۶ درصد گسترش یافت.

اما نابرابری های توسعه سرمایه داری همچنان در درون نظام ثابت باقی ماند. نابرابری درآمد و ثروت در برزیل در سطوح فوق العاده بالایی قرار دارد، سطوحی که تنها رژیم آفریقای جنوبی پس از آپارتاید از آن پیشی گرفته است. با وجود رونق دهه گذشته، متوسط خالص درآمد قابل تصرف واقعی خانوار، همچنان پایین تر از متوسط «سازمان همکاری و توسعه اقتصادی» (۲۳۰۴۷ دلار در سال) قرار دارد و این صرفاً یک متوسط است. بیش از ۱۶ میلیون نفر هنوز در آن چه که فقر مطلق پنداشته می شود، زندگی می کنند. به طوری که درآمدهای ماهیانه آن ها پایین تر از ۷۰ رئال (حدود ۳۳ دلار) است. تقریباً ۸۰ درصد مردان مزدبگیر هستند (این رقم برای زنان ۵۶ درصد است)؛ ۱۲ درصد از کارکنان ساعاتی بسیار طولانی را کار می کنند که بالاتر از متوسط ۹ درصد در «سازمان همکاری و توسعه اقتصادی» است؛ ۱۵ درصد از مردان ساعاتی بسیار طولانی را مشغول به کارند و این رقم برای زنان، ۹ درصد است.

بنا به گزارش ها، طی ۱۲ ماه گذشته، حدود ۷,۹ درصد از مردم قربانی تعرض و تهاجم شده اند، رقمی که تقریباً دو برابر متوسط «سازمان همکاری و توسعه اقتصادی» (۴ درصد) است. نرخ قتل در برزیل، ۲۱ نفر به ازای هر ۱۰۰ هزار نفر است، یعنی تقریباً ده برابر متوسط «سازمان همکاری و توسعه اقتصادی» (۲,۲ نفر به ازای هر ۱۰۰ هزار نفر) و بالاترین نرخ در جهان. خشونت در میان افراد جوان تمرکز یافته و طی یک دهه و نیم گذشته، خشونت- از جمله خشونت مسلحانه- به یکی از مشکلات عدیده اجتماعی در کشور بدل شده است. شکاف های منطقه ای در برزیل بسیار بالاست: متوسط تولید ناخالص داخلی سرانه از تنها ۴۶ درصد متوسط ملی در منطقه شمال شرقی تا ۳۴ درصد بالاتر از همین متوسط در جنوب شرقی متغیر است.

به علاوه قانون سوددهی مارکس همچنان عمل می کرد. از سال ۲۰۰۴، نرخ سود شروع به کاهش نمود (۸ درصد کاهش تا سال ۲۰۰۸ و سپس بیش تر)، چرا که دستمزد، رشد و نرخ استثمار ۲۵ درصد تنزل کرد. این تنها تداوم رونق در قیمت کالاها بود که باعث شد رشد ادامه یابد. وقتی رکود جهانی در سال ۲۰۰۸-۲۰۰۹ رخ داد، اقتصادهای سرمایه داری نوظهور نتوانستند از پیامدهای آن اجتناب کنند.

در مورد برزیل، به نظر می رسد که صعود قیمت های کالاها به همراه سیاست آگاهانه حکومت به افزایش سرمایه گذاری دولتی، برزیل را در قیاس با سایر کشورها قادر به اجتناب از پیامدهای وخیم بحران کرده بود. اما قیمت صادرات کلیدی کشاورزی برزیل از ۲۰۱۱ به بعد رو به افول گذاشت. طی چند سال اخیر، قیمت

های جهانی کالاها به سرعت پایین تر رفته و سودآوری نیز بیش تر کاهش یافته است. اکنون سودآوری صادرات برزیل در حدوداً ۲۰ درصد پایین تر از بهترین سال های آن تا پیش از ۲۰۰۴ است.



رشد تولید ناخالص داخلی برزیل نیز متعاقباً از سال ۲۰۱۱ آهسته شده است. طی دو سال گذشته اقتصاد این کشور شاهد سقوط تند سرمایه گذاری و صادرات بخش مانوفاکتور بوده است. در همان حال که سرمایه گذاری عمومی با ۰,۴ واحد درصد افزایش به ۵,۴ درصد از تولید ناخالص داخلی افزایش یافت، اما برای جبران سقوط سرمایه گذاری خصوصی (از ۱۴,۳ به ۱۲,۷ درصد از تولید ناخالص داخلی در سال گذشته) کافی نبوده است. صنعت حتی هنوز حتی به سطح تولید خود تا پیش از بحران ۲۰۰۸ بازنگشته است.

حکومت تلاش کرده است که سرمایه گذاری بخش خصوصی را از طریق کاهش مالیات و مشوق هایی برای شرکت ها، منتها به بهای کسری بودجه خود، سر پا نگاه دارد. هزینه بهره بدهی عمومی سر به فلک می کشد و همین امر حکومت را وادار به قطع پرداخت سوبسید به حمل و نقل، مسکن و آموزش - حوزه هایی که اکثریت جمعیت به آن متکی است - کرده است. اما صرف مخارج عظیم بر روی فوتبال و المپیک (بخشاً به

منظور رونق بخشیدن به سود بخش سرمایه داری)، آن هم به بهای کاستن از خدمات عمومی ابتدایی، کاسه صبر مردم را لبریز کرد.

نارضایتی های اخیر، حکومت را به اعطای برخی امتیازات واداشته است، اما حکومت قصد عقب‌نشینی از سیاست های نئولیبرالی خود را ندارد. سودآوری سرمایه داری، بدون ضربه به استانداردهای زندگی بهبود نخواهد یافت. اما تحمیل ریاضت و وادار کردن کارگران به پرداخت شکست سرمایه داری برزیل، دیگر برای سرمایه داری جوابگو نیست. زیرا مادام که بهبود اقتصاد جهانی ضعیف باشد، رشد اقتصادی نیز پایین باقی خواهد ماند. همین امر، فساد و ارتشای بی‌شرمانه و پشتیبانی سیاسی از آن را هم‌چون لایه کثیفی که بر سطح آب آلوده شناور است، به سطح می آورد.

۱۶ مارس ۲۰۱۵

(۱) رکود تکنیکی زمانی رخ می دهد که تولید ناخالص داخلی واقعی طی دو «سه ماهه» متوالی کاهش داشته باشد-م

<https://thenextrecession.wordpress.com/2015/03/16/brazil-a-dirty-scum-on-polluted-water/>